پیک

نشریه کانون فرهنگی ایرانیان

۱۱۹
شماره ۱۱۹ بهمن – اسفند ۱۳۸۷
www.pccus.org
ISSN: 1557-623X

- امید
- زیر نور مهتاب
- خلاقیت نامیرا
- معرفی یک کتاب / یک شخصیت
- بررسی جُنگ شعر دلبستگی
- شهر هرت کجاست؟
- دکتر مریم میرزاخانی
  استادیار جوان دانشگاه «پرینستون»، به عنوان یکی از ۱۰ مغز برتر آمریکای شمالی معرفی شد

بیست سال خدمت به جامعه ایرانی سن دیگو

Live in concert

کامکارها

The Kamkars

Kurdish & Persian Music

کانون فرهنگی ایرانیان تقدیم می کند

The Persian Cultural Center presents:

کنسرت گروه کامکارها

چهارشنبه ۴ مارچ ۲۰۰۹ در

Sherwood Auditorium

March 4th

Sherwood Auditorium

at the Museum of Contemporary Art - San Diego

700 Prospect Street, LA Jolla, CA 92037

بهای بلیط: ۵۵ دلار

اعضای کانون: ۵۰ دلار

لطفا جهت بلیطهای خود هر چه زودتر

با تلفن ۰۳۳۶ ۶۵۳ ۸۵۸ تماس بگیرید

www.pccus.org

email: pcc@pccus.org

858-653-0336

This program is partially funded by *The City of San Diego Commission for Arts and Culture*

پیک ۱۱۹
کانون فرهنگی ایرانیان
PERSIAN CULTURAL CENTER

نشریه کانون فرهنگی ایرانیان
هر دو ماه یکبار منتشر می شود
تلفن: ۰۳۳۶-۶۵۳ (۸۵۸)
فکس و پیغام: ۷۳۳۵-۳۷۴ (۶۱۹)
www.pccus.org
شماره ۱۱۹ بهمن –اسفند۱۳۸۷
تیراژ ۶۰۰۰

کانون فرهنگی ایرانیان یک سازمان
غیر انتفاعی، غیرسیاسی و غیر مذهبی است که در
سال ۱۹۸۹ در سن دیگو- کالیفرنیا تاسیس شده است.

اعضای هیات مدیره
ترنگ اسدی- فریبا باباخانی- رزیتا باقری- آریا فانی
مریم ایروانیان- شقایق هنسن- شهلا صلاح- سارا حسینی زاد
علی صدر- سعید جلالی- محمد سماک- رسیو جرالدز برتون
ایمن حمید- مارگارت رنس- عاطفه اولیایی

هیات تحریریه
مریم ایروانیان- رضا خبازیان- شهری استخری
شهرزاد جولازاده- سارا حسینی زاد
آریا فانی- مرسده مهرتاش
شقایق هنسن

سردبیر: علی صدر

طراحی و گرافیک: سعید جلالی

مدرسه ایرانیان سن دیگو- تاسیس ۱۹۸۸
وابسته به کانون فرهنگی ایرانیان
روزهای یکشنبه از ساعت ۱:۳۰ تا ۳:۳۰ بعد از ظهر در
Standley Middle School
6298 Radcliffe Drive
روزهای پنجشنبه از ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر در
Mt. Carmel High School
9550 Carmel Mtn. Rd
فکس و پیغام: ۷۴۰۷-۳۷۴(۶۱۹)
madreseh@pccsd.org
www.pccsd.org/issd
بنیاد ایرانیان- سازمان خیریه
وابسته به کانون فرهنگی ایرانیان
تلفن: ۰۳۳۶- ۶۵۳ (۸۵۸)
فکس و پیغام: ۷۳۳۵-۳۷۴ (۶۱۹)

کلیه حقوق و مزایای این مجله برای کانون فرهنگی ایرانیان سن دیگو محفوظ است.
چاپ و پخش دوباره مطالب مندرج در این مجله بدون اجازه کتبی کانون ممنوع است.
توجه:
مسئولیت مطالبی که با امضای نویسنده درج شده است با خود نویسنده است.
هیات تحریریه در چاپ و یا عدم چاپ مطالب رسیده اختیار تام دارد.

طرح روی جلد: سعید جلالی

سرمقاله

امید

علی صدر

ابتدا اجازه بدهید از طرف خودم و دیگر همکاران آغاز سال ۲۰۰۹ را به شما عزیزان تبریک بگویم و آرزو کنم سال آتی سال صلح، بهروزی و موفقیت برای همه باشد.

انتخابات تمام شد و بزودی رئیس جمهور جدید ایالات متحده به مسند قدرت می نشیند. انتخابات اخیر از چندین نظر دارای اهمیتی بی سابقه بود. اول اینکه آمریکا در حال حاضر اقلاً در دو جنگ تمام عیار حضور دارد. دوم اینکه اقتصاد کشور در یکی از بدترین و بحرانی ترین شرایط تاریخی بسر می برد. سوم حقوق بشر و قانون اساسی به بهانه های مختلف از جمله "مبارزه با تروریسم" مورد تجاوز قرار گرفته است. چهارم وجهه ی بین المللی آمریکا در سطح جهان صدمات بسیار دیده است. پنجم ، مساله گرمایش زمین و تخریب محیط زیست بعد بی سابقه ای یافته است. ششم اینکه رئیس جمهور و دولت به دلایلی که اشاره شد ، از کمترین حمایت تاریخی بهره مند هستند. مبارزات انتخاباتی نزدیک دو سال به طول انجامید. درپایان مبارزه انتخاباتی محدود شده بود به دو نفر: یکی فردی جوان و روشنفکر با افکاری نسبتا مترقی و دیگری فردی مسن و سیاستمداری کارکشته و باتجربه. اولی روی محورامید و تغییر حرکت می کرد و دومی بر روی ادامه وضع موجود و تغییراتی محدود.

عقل سلیم حکم می کند که انتخابات باید فرای اعتقادات فردی و حزبی و انتخاباتی ساده باشد. ولی دیدیم که برعکس به این آسانی نبود. اول اینکه در انتخابات اخیر هم باز نزدیک چهل درصد از مردم واجد شرایط اصلاً رأی ندادند. دوم اینکه عده ی بسیاری هم براساس اعتقادات مذهبی و حزبی خود به طور سنتی برخلاف منافع طبقاتی خود رأی دادند. همین باعث شد که نتیجه ی نهایی انتخابات باز هم نسبتاً نزدیک باشد. هر چند آمارگیری های قبل از انتخابات نتیجه ی نهایی را پیش بینی می کرد، ولی هنوز احتمال سورپرایز از نوع دو انتخابات گذشته وجود داشت.

اما چهل درصدی که در انتخابات شرکت نکردند چه کسانی هستند؟ طبیعتاً بسیاری از این افراد اصولاً فاقد این بینش هستند که از حقوقی که دارند بهره مند شوند و اعتقادی به این امور ندارند. ولی برخی دیگر انسان هایی هستند دلسوز و "آگاه". اینها، هیچیک از کاندیداها را شایسته رأی خود نمی بینند. اینها کسانی هستند که دنیا را سیاه و سفید می بینند و به رنگ خاکستری و بخصوص طیف های مختلف خاکستری اعتقاد ندارند. متاسفانه این افراد با جدا کردن خودشان از طیف مردمی که خواستار تغییرو بهبود اوضاع هستند، همیشه آب به آسیاب محافظه کارترین اقشار و کاندیداها می ریزند.

به هرحال بعد از این همه کش و قوس و مبارزه انتخاباتی سرانجام آقای براک اوباما به پیروزی می رسد. مردی جوان، پر انرژی، دانا و با افکاری نسبتاً مترقی. و علاوه بر تمام اینها سیاهپوست. انتخاباتی که تا همین چند ماه پیش غیر ممکن به نظر می رسید! هنوز هم باورش مشکل است که آمریکایی که در دهه های گذشته به خصوص در ۸ سال گذشته به بهانه به اصطلاح " حفظ منافع ملی" در سطح جهان به چه کارهایی دست آزیده و به چه جنگ ها و فجایعی دامن زده ، اکنون دارای رییس جمهوری شود که نه تنها در سیاست داخلی دارای ایده های مترقی است ،بلکه از احترام متقابل بین کشورها، از پایان جنگ و همکاری های بین المللی دم می زند. اینکه او تا چه حد بتواند به این اهداف جامه ی عمل بپوشاند و تا چه حد موفق شود را آینده مشخص خواهد کرد.

تفاوت اساسی که پویش آقای اوباما با دیگران و روسای جمهور گذشته داشت، ریشه ای و مردمی بودن آن بود. در اقصی نقاط کشور دفاتر حمایت از او و تربیت داوطلب برای بردن پیام او به میان مردم تشکیل گردیده بود. مقدار پولی را که او در این کمپین فراهم و خرج کرد در تاریخ بی سابقه بود. بی سابقه تر از آن اینکه اکثر این پول ها توسط کمک های کوچک مردمی و نه پولهای کلان شرکتهای بزرگ تهیه شده بود. حفظ این تشکیلات، که تعداد اعضای آنرا ده میلیون برآورد می کنند، اعمال فشار از پایین و کنترل او ودولت او ضامن حرکت آقای اوباما در جهت اهدافی است که او را به اینجا رسانیده است. شکی نیست که ماشین عظیم سیاسی، صنعتی، مالی و نظامی که چرخهای این کشور را می چرخاند در مقابل تغییر جهت ها مقاومت و او را مجبور به همراهی و سازش خواهد کرد. با حفظ ارتباط و ایجاد فشار و کنترل باید شعارهای این کمپین و جنبش را که "امید" و "تغییر" بود زنده نگه داشت بنابر این آنهایی که فکر می کردند با انتخابات و رییس جمهور شدن اوباما کار تمام شده باید بدانند که کار بزرگ تازه شروع شده است. ضمانت اجرای این اهداف، چه به صورت حرکت متشکل، فعال و زنده نگهداشتن ارگانهای محلی و مردمی و چه به صورت حمایت از سازمانهای پاسبان قانون اساسی و حقوق بشر مثل ای سی ال یو، عفو بین الملل و.... می باشد.

اولین بار است که در کاخ سفید کسی نشسته که پتانسیل آن را دارد، که نه تنها اوضاع این کشور را بهبود بخشد، بلکه در سطح جهانی نیز امر صلح، احترام به حقوق بشر، احترام متقابل بین کشورها، و حفظ محیط زیست را سرو سامان دهد. تا هنگامی که آقای اوباما در این خط حرکت می کند از حمایت مردم بر خوردار خواهد بود و در جایی که از آن اصول انحراف پیدا کرد باید با فشار مردمی او را مجبور به تصحیح روش کرد.

خوانندگان گرامی پیک:

برای ادامه انتشار پیک، ما به کمک شما نیاز داریم.

از هجده سال پیش که اولین شماره خبرنامه کانون فرهنگی ایرانیان به صورت دو صفحه سیاه و سفید منتشر شد، ما راه طولانی و پرپیچ و خمی را طی کرده ایم. با پشتیبانی و تشویق شما خوانندگان گرامی، پیک بارور شده است و هم اکنون به صورت تنها نشریه دو زبانه و فرهنگی منطقه موقعیت خود را تثبیت کرده است. با کمک نویسندگان، ویراستاران و طراحی های زیبا، مجله پیک به نشریه ای پرمحتوا با مطالب جالب و مصاحبه های کم نظیر تبدیل گردیده است. در نظر داشته باشید که همه کارکنان پیک به خاطر عشق به فرهنگ پویای ایران و ساخت جامعه ای متشکل و موفق به طور داوطلبانه به خدمت گزاری مشغولند.

آیا می دانید که کتابخانه کنگره یکی از مشترکین پیک است. پیک هم اکنون نه تنها در سن دیگو و جنوب کالیفرنیا بلکه تا شرق آمریکا حتی در اروپا و کانادا هم خواننده دارد. علاوه بر این تعداد بی شماری در سراسر جهان پیک را ازطریق اینترنت مطالعه می کنند. ما به خوبی آگاهیم که خوانندگان ما از سطح دانش و بینش بالائی برخوردارند. بهمین دلیل تلاش ما همیشه بهبود کیفیت و ارائه مطالبی در خور شما بوده است. ما سعی کرده ایم که تعداد آگهی ها را تا حداکثر یک سوم حجم مجله نگاه داریم که به کیفیت مجله صدمه ای وارد نشود.

همانطور که اطلاع دارید پیک به صورت رایگان در اختیار خوانندگان قرار می گیرد. یکی از مشکلات عمده ما همیشه تامین مخارج سنگین چاپ و پخش مجله بوده است که عمدتا از طریق چاپ آگهی های تجاری تامین گردیده است. اخیرا به خاطر شرایط بد اقتصادی تعداد آگهی ها کم شده است؛ در همین حال هزینه چاپ، کاغذ، پست و هزینه پخش مرتب روبه افزایش گذاشته است و در حال حاضر ما را برای ادامه انتشار پیک دچار مشکل کرده است.

خوشبختانه همیشه امید ما به شما خوانندگان و اعضای کانون فرهنگی ایران بوده است. کمک مالی شما در این مرحله از حیات پیک، سرنوشت ساز است. شما می توانید با عضو شدن و تجدید عضویت، پیک را مشترک شوید که ارسال آن دچار وقفه نشود. کمک های مالی شما نه تنها برای ادامه کار پیک تعیین کننده خواهد بود بلکه از معافیت مالیاتی نیز برخوردار خواهد شد.

لطفا با پر کردن این فرم مجله خودتان را یاری کنید.

برایتان روزهای خوشی را آرزو می کنیم
هیات تحریه پیک

Membership or Subscription Application

Name: _____

Address: _____

City:_____ State_____ Zip _____

Tel: ( ) _____ Fax: ( ) _____

E- Mail: _____

Membership: ☐$50 **Family** ☐$35 **Individual** ☐ $20 **Students**

Donation:
☐$1,000 ☐$500 ☐$100 ☐other $

Peyk Subscription: ☐$20

☐Check enclosed

☐Credit Card: ☐ MC ☐Visa

Card#: ☐☐☐☐ ☐☐☐☐ ☐☐☐☐ ☐☐☐☐

Expiration Date: .....

بیست سال خدمت
به جامعه ایرانی سن دیگو

فعالیت های کانون
در دو ماه گذشته

گزارش کمیته های کانون:

درماه های نوامبر و دسامبر ۲۰۰۸ هیات مدیره کانون فرهنگی ایرانیان دو جلسه داشت. در این جلسات طبق معمول گزارش های کمیته ها ارائه شد و مسایل جاری، همچنین برنامه های آتی کانون مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. شمه ای از برنامه های آینده کانون به این قرار است:

برنامه های مشترک با موزه مینگه در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۸ و ۷ مارچ ۲۰۰۹

برنامه شب یلدا، شرکت در فستیوال دهکده جهانی، جلسه سخنرانی و شعر با نیلوفر طالبی، برنامه های مشترک چهارشنبه سوری، سیزده بدر و نوروز، کنسرت گروه اراز در دهم فوریه و کنسرت گروه کامکارها در چهارم مارچ. کانون مصمم است با همکاری انجمن متخصصین و خانه ایران مراسم چهارشنبه سوری و سیزده بدر را به همان ترتیب سالهای قبل برگزار کند. جشن نوروزی کانون با اشتراک انجمن متخصصین در شنبه ۲۱ مارچ ۲۰۰۹ برگزار خواهد شد.

کانون در حال حاضر به دنبال محل بزرگتری برای دفتر خود می باشد. کانون امیدوار است بزودی با یافتن محلی بزرگتر بتواند آنرا در اختیار همشهریان عزیز برای محل اجتماعات و کلاسهای مختلف قرار دهد.

xxxxxxxxxxxxxxxxx

در رابطه با بیستمین سال تاسیس کانون، احتراما از کلیه دوستانی که در هیات مدیره کانون در هر دوره ای در طی بیست سال گذشته خدمت کرده اند دعوت می کنیم در روز یکشنبه ۲۵ ماه ژانویه ۲۰۰۹ از ساعت ۲ تا ۳/۵ بعد از ظهر در محل مدرسه ایرانیان حضور بهم رسانند. قصد از این گرد هم آیی در درجه اول دیدار، گرفتن عکس یادگاری و تبادل نظر می باشد. حتما حضور یا عدم حضور خود را با شماره ۰۳۳۶-۶۵۳-۸۵۸ به ما اطلاع دهید.

شهلا صلاح

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

جشن شب یلدای کانون در تاریخ شنبه ۲۰ دسامبر با هنرمندی جمال وفائی در رستوران البرز برگزار شد.

معرفی

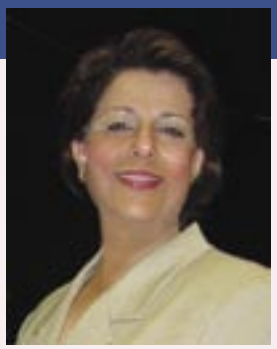

شهلا صلاح – رییس هیئت مدیره کانون فرهنگی ایرانیان

او فارغ التحصیل رشته روزنامه نگاری و روابط عمومی از دانشگاه ایالتی ساکرامنتو می باشد. او از سال ۱۹۸۱ ساکن سن دیگو بوده است. در ۹ سال گذشته به تدریس زبان فارسی در مدرسه ایرانیان سن دیگو و دانشگاه سن دیگو اشتغال دارد و به عنوان عضو هیئت مدیره، حسابدار، رئیس و مشاور در کانون فرهنگی خدمت کرده است.

فستیوال خانوادگی ایرانی در موزه مینگه، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۸

زیر نور مهتاب

رضا خبازیان

بر این باورم که قدرت های انسانی، بخصوص در زمینه تفکر و اندیشه، قادرند به کمک انسان بشتابند تا نه تنها هر روز، بلکه هر لحظه از زندگی انسان را سرآغازی نو ببخشند. انسان اندیشمند با تکیه بر سلاح "خرد" میتواند هر دمی از زندگی خویش را، با نیم نگاهی سازنده و جستجوگر به گذشته خویش، به تصمیمی راسخ برای راه آینده بدل سازد. راهی که از آن پس مسیر دائمی زندگی وی گردد. با این همه، نمیدانم به چه دلیل جامعه مطبوعاتی جهان در واپسین روزهای هر سال نه تنها به این جمع بندی مهم می پردازند بلکه خوانندگان، بینندگان و شنوندگان خود را نیز تشویق می نمایند که در آغازین لحظه های حلول سال نو با تصمیمی راسخ و پویا مسیر حرکت سال آینده خود را بازبینی نموده و احتمالا تغییر دهند. من نیز به رسم این سنت مطبوعاتی، امشب را که آخرین فرصت نشستن در زیر نور مهتاب سال ۲۰۰۸ می باشد بهانه می کنم تا نه تنها با شما مروری به سال ۲۰۰۸ نمایم بلکه در پایان شما را به پیشباز یکی از مهمترین وقایع احتمالی سال ۲۰۰۹ ببرم.

سال ۲۰۰۸ به دو گونه کاملا متضاد در فکر تاریخ انسانی خواهد نشست: سالی که انسان همچنان به سوگ انسانهای عادی و بی نام ونشانی نشست که جان خود را، بی گناه و مظلوم وار، در زیر آوارها، انفجار بمب ها، قتل عام های شرم آور و تنش های عبث قومی- نژادی و مذهبی از دست دادند. سال ۲۰۰۸ همچنان انسان را در مقابل صحنه های جان خراش مرگ کودکان معصوم در زیر بار جنگ ها، خونریزی ها- بیداد فقر و گرسنگی و قحطی و انفجارهای ناگهانی در بازارها، مدرسه ها، و معابر عمومی قرار داد. گرچه این تراژدی متاسفانه دست آورد محدود به سال ۲۰۰۸ نبوده و زبانم لال نخواهد بود چون تجاوز به حقوق حقه انسانی تحفه یک سال و دو سال نیست. بلای قرن ها است که تا تعمقی خردمندانه و ریشه دار در ریشه یابی آن صورت نگیرد بصورت تراژدی دائمی انسان باقی خواهد ماند.

بهمان اندازه دردناک، سرگذشت انسانهائی است که گرچه به ظاهر در زیر آوار جنگ ها و بمباران ها و تراژدی های فاجعه آور طبیعی نیستند ولی با زندگی روزمره خود در کشورهای عقب مانده جهان و تحت فشار سیستم های دیکتاتوری سیاسی و مذهبی چاره ئی جز سکوت، کتمان دائم اعتقادات و باورهای خویش را ندارند. آنها برای گذران امور روزانه و بدست آوردن نان سفره خویش، تحقیر را روزانه به خود میخرند و چاره ئی جز سوختن و ساختن ندارند.

چندی پیش با چراغ های قرمز و چشمک زن پلیس مجبور به توقف شدم، تا از کار نکردن چراغ های پشت اتوموبیل خود آگاه شوم. در لحظه های طولانی انتظار بود که اضطراب شرقی ام از پلیس به سراغم آمد و به یکباره تمام وجودم را در برگرفت. نهیب درونی ام مرا به خود آورد تا با پلیس مودبی که دلیل توقفم را گوشزد میکرد خوش و بشی نمایم. در لحظه های اولیه جدائی از وی بود که به یاد انسانهائی افتادم که همین توقف ساده در سرزمین های کشورهای عقب مانده میتواند برای آنان سرآغاز یک فاجعه مرگ آور باشد. چرا که دگر اندیش اند و با داشتن باورهای متفاوت سیاسی و یا مذهبی خود با تفکر حاکمین جامعه سازگاری ندارند. آنان هر سال را با دلهره آغاز می کنند و هر سال را با دلهره به پایان میرسانند. در چنین حال و هوائی است که روزها را پشت سر می گذارند تا با تحمل خویش لقمه نانی را به سفره خانواده برسانند. آنان را فقط امید به هوای آزادی و روزهای آینده ئی که گویا هیچ خیال رسیدن را ندارند، زنده نگه میدارد. آنان حق دارند که به ما بستگان هم نوع خویش غبطه ورزند که از نعمت آزادی های نسبی برخورداریم و میتوانیم با هم به زیر نور مهتاب بنشینیم و از آنچه که دل تنگمان میخواهد بگوئیم و بنویسیم. من، امشب، همانند شب های دیگر، روانم را به آنان پیشکش می کنم تا ذره ئی از مشقات دلخراش آنان را، اگر چه در خیال، به دوش بگیرم. هیچ اتفاقی در جامعه انسانی بدون ارتباط به همه انسانها نیست و نخواهد بود. ما نیز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بدانیم و چه ندانیم، مسئول خود و همگانیم.

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

سال ۲۰۰۸ فقط سال دردها و رنج ها نبود و همانند دیگر پدیده های زندگی رنگ شادمانی را نیز با خود داشت. بدون شک، سال ۲۰۰۸ همیشه در خاطره تاریخ خواهد ماند. سال ۲۰۰۸ سالی بود که مردم کشور میزبان ما، با همراهی جمعی از ایرانیان خارج از کشور نردبان ترقی و تعالی جامعه بشری را حداقل یک پله پیمودند و با انتخاب اولین رئیس جمهور سیاه تاریخ آمریکا شگفتی آفریدند.

انقلابی عمیق، موثر و آرام در پای صندوق های رای، اشک شوق و پایکوبی شادی بخش را به خانه بسیاری از مردم جهان هدیه نمود. از کوبش طبل ها و غریو شادی مردم قاره آفریقا تا ریزش مدام اشک از چهره پیش تازان تساوی حقوق انسانها در جهان، از فریاد شادی مردان و زنان در پشت میله های زندان، تا لبخندهای غرور آمیز بر لب های مردان و زنان از رنگ ها و نژادهای گوناگون آمریکا همه و همه گونه های متفاوت فریادی بود که سالها بود در حلقوم انسان دوستدار تساوی و دمکراسی و آزادی حبس مانده بود. یک نیاز ساده، یک احتیاج انسانی، نیاز به مهر تائید به هویت انسانی و صحه گذاشتن به این پیام که نه رنگ پوست، نه اسم، نه اعتقاد مذهبی، نه آرمان سیاسی و نه نگرش های خصوصی جنسی هیچکدام نباید انسانی را از انسانی دیگر دون تر یا برتر بشناسد.

این پیام انسانی در سال ۲۰۰۸ به ذهن تاریخ نشست تا نور امیدی را که انسانها با صبر و تحمل خویش زنده نگاه داشته اند به ادامه ئی فرح انگیز میهمان نماید.

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

در خبر است که سال ۲۰۰۹ را به "فردوسی بزرگ" و جاودان نامه ایرانیان "شاهنامه" اختصاص داده اند همچنان که سال ۲۰۰۸ را به "مولانا". هرچند به ما فهمانده بودند که شاهنامه، کتاب خشک تاریخ است که به داستان رزم آوری پادشاهان اختصاص دارد. چند سال پیش بود که در اثر هم نشینی با دوستی فرهیخته عزم را جزم به خواندن شاهنامه کردم و خیلی زود به پوچی گفتارشان پی بردم. شاهنامه همدم شش ماه ام شد و آنرا کتاب تاریخ تکامل انسانی، کتاب اخلاق و اسطوره هنری آفرینش حماسه یافتم. کتابی که نویسنده اش اخلاق والای انسانی را در لابلای خطوط اش به تکرار می آورد و از خواننده خود انتظار هیچ گونه تقدس و پرستشی نمی نماید. کتابی که پر است از جنگ ها و خون ریزی ها ولی هیچگاه بخاطرش هیچ خونی بر زمین ریخته نشده است. کتابی که سراسر جنگ است و کشورگشائی ولی تاکنون هیچگاه بخاطرش هیچ لشکری به سرزمینی حمله نیاورده است. کتابی که پر است از اندرزهای اخلاقی انسانی ولی هیچگاه احدی را بخاطر به جای نیاوردنش به مجازات و شلاق نبسته اند. کتابی که انسانها را به "خرد" میهمان می نماید و اجر این روی آوری را در منش والای دنیوی به آنان بر میگرداند. کتابی که انسانها را با معیار خرد از انسانهای دیگر برتر میشمارد و جزای نداشتن اش را نیز به هیچ خراج و جزیه ئی منتهی نمی سازد. کتابی که نتیجه بیش از سی و پنج سال تحقیق عاشقانه است که نتیجه ئی جز زجر و فقر و محرومیت موقت برای نویسنده اش نداشته است و نامی جاودان در تاریخ تکامل بشری. کتابی که در آن دالان گذر انسان است از توحش (دیو) تا تکامل و ارتقاء مرتبه اجتماعی انسان (سیاووش). کتابی از هنر والای خلق زیبائی های کلام حماسی انسان. کتابی در جنگ و گریز ابلیس نادانی و جهل با اهورای پاکی و نیکی. کتابی برای دعوت همگان به بزرگداشت خرد:

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد
ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد بهر دو سرای
از او شادمانی ازویت غم است
ازویت فزونی ازویت کم است
کسی کو خرد را ندارد ز پیش
دلش گردد از کرده خویش ریش
همیشه خرد را تو دستور دار
بدو جانت از ناسزا دور دار

کاش نه صفحات این مجله را انتهائی بود و نه حوصله شما عزیزان را تا می توانستم از ابتدا تا انتهای این اثر جاودانه عالم انسانی را با شما مرور نمایم.

سال ۲۰۰۹ را برای سلامت بیشتر فکر خویش به "شاهنامه" اختصاص دهیم و به لذت بهره وری از نظم زیبا و مفهوم والای آن دست یابیم. سال نو میلادی بر همگان خجسته باد!

معرفی کتاب

از: مریم ایروانیان

ریشه ها

اثر جاودانی الکس هیلی (Roots)

انتشارات: آرویج

الکس هیلی ، متولد ۱۹۲۱ در ایالت نیویورک است.او پس از اتمام تحصیلات در گارد ساحلی امریکا به کار پرداخت و در جنگ دوم جهانی دریک کشتی جنگی انجام وظیفه نمود. او ژورنالیست موفقی بود و پس از باز نشستگی، تمام وقت خود را به نوشتن اختصاص داد.او با نوشتن داستان ها و مقالات و مصاحبه ها جای خود را به عنوان یک نویسنده مطرح در جامعه امریکا باز کرد و موفق به در یافت جایزه پولیتذر شد.

او در ۱۹۶۵، به در خواست مالکوم ایکس، یکی از رهبران جنبش های آزادی خو اهانه سیاه پوستان، داستان زندگی او را را به رشته تحریر در آورد که شش میلیون جلد از آن به فروش رسید.

داستان بلند ریشه ها، کتاب بعدی هیلی بیان سرگذشت یک خانواده امریکائی است که در نهایت به نیای خود نویسنده باز می گردد که سه قرن پیش از افریقا ربوده شد و در امریکا او رابه بردگی گماشتند. ا نگیزه یافتن ریشه ها ، نویسنده را تا اعماق افریقا به سفر های دور و دراز میکشاند. او در جواب منتقد ین، خاطر نشان می سازد که این داستان که بر اساس مستند و تخیل ساخته شده ؛ در حقیقت پیام سمبولیک بخشی از تاریخ رویداد هائی است که بر مردمانی گذشته؛ و نبردی که بر علیه بردگی و نژاد پرستی، طی دو قرن بر قرار بوده است:

کونتا کینته ، نخست زاده یک خانواده افریقائی در ۱۷۵۰ در دهکده جفور ، نزدیک سواحل زامبیا به دنیا می آید. او شناخت زندگی را با بانگ خروسان د ر سپیده دم و دنگ دنگ دسته هاون های چوبی زنان، که کوس کوس را برای صبحانه خانوار خود آرد می کردند؛ آغاز کرد. اسم گزاران او با شادی و خوردن شیرینی و آوای طبل و ساز انجام شد. او را به نام نیای مقد سش که از موریتانی آمده و آن دهکده را از قحطی نجات داده بود کو نتا نامیدند..

کو نتا با فرهنگ غنی قبیله که بر اساس ایمان، حرمت انسانی،گرامی داشت محیط زیست و خود کفائی هر چه بیشتر بود پرورش یافت.کودکان از پنج سالگی سواد می آموختند و شبانی می کردند. پدران آنها هشدار می دادند که تنها بجائی نر وند ؛ وگرنه اسیر توباب میشوند. و توباب کسی جز سفید پوستی نبود که آنها را شکار می کرد و با خود می برد. خبر گمشد ن ها و نیز سایر خبرها با نواختن طبل به همه قبیله می رسید وتا اعماق جنگل و شهر ها ی دور و نزدیک مخابره می شد.

کونتا وهمسالانش از دوازده سالگی برای آموزش مردانگی به خارج از هکده انتقال یافتند. بزرگان قبیله و مربیان طی آموزش های توانفرسا ، شجاعت و نبر د واداره زندگی وکشاورزی وشکار و.... را آموختند و پس از چند سال با چهره تازه ای بزاد گاه خود باز گشتند.

کونتا نو جوانی رشید و زیبا بود که اسیر توباب ها شد. بیان اسارت او ،و سایر زنان و مردان وکودکان؛ شکنجه و تجاوز وکشتن آنها به دست توباب ها را، باید در این کتاب خواند و بر خویشتن لرزید و از انسان بودن شرمنده گشت. سر انجام کشتی به ساحل می رسد و اسیران را پیاده می کنند تا در بازار های برده فروشی مثل یک کالا به اربابان فروخته شوند.

کونتا در فرارهای مکرر، همه توان و امید و نیز یک پای خود را از دست می دهد. با برده ای ازدواج می کند وسالی چند در هیئت باغبان و کالسکه چی ازدنیای ا طراف خود می آموزد. دخترش فروخته می شود و داستان های دیگر در دل این داستان آغاز می گردد. دختر اصالت و رفتا رپدر را الگو قرارمی دهد؛ و این ودیعه از نسلی به نسل دیگر به امانت می رسد تا الکس هیلی ، فرزند آن ها ، ما را از این روند تاریخی سراسر رنج آگاه گرداند

تلاش ستودنی نویسنده ، در گرته برداری از چگونگی پذیرش جامعه افریقائی امریکا ئی در تمامی این سر زمین ؛ رویداد های داخلی و خارجی وش های بی امان و تاثیر گذار مردمی از هر نژاد و هرتبارو هر فرهنگ ،بار بی دیلی است که امروز در صحنه سیاست شاهد آنیم و سر بلند از این که ما نیز در این روند نقشی داشته ایم.

نقاشی

عاشقانه بخوان

زیر نظر مریم ایروانیان

و نمی گنجم در شعر

نه!
فرو بند این دفتررا:
بودنم، دیگر، از شکل رهاست
و نمی گنجم در شعر.

از خود بیرون آمده ام.
خورشید منفجر است:
اوفتان در خویش
به گودال سیاهی
کز تن من می سازد گورم را:
تا فرو پوشد
از چشم شما نورم را.
مرگ، اگر هست، جز این نیست:
چه غم؟

به درک:
عشق اگر از من تیری ساخت
و به سوی بی سوئی هاش انداخت،
به بازی گوشی؛
گذراندش،هم چون نور، از دل آب ودل برگ و دل ابریشمی ی تیراژه
و نشاندش، هم چون ظلمت در دل سنگ.
من منی دیگرم امروز،
منی
که توانستن او را بود
و بنیاد، همانا
نا خواستن است؛
و که رفتارش بی رفتاری است.،
و که آرامش بی موج سکون است که فضایی که در آن دریایش جاری است؛
و که تنهایی اش از احساس بی کس بودن عاری است.
نیک آموخته است
که جهان را، چشم بسته به تماشا بنشیند؛
و که زیبائی را، جز از دور و مگر در یاد،
نستاید؛
و که دلخوش باشد ؛به همین که
گاهی، در خواب سحر گاهی،
گستره یی از رویا می بیند؛
و چمان در سبزای روشن آن و
خیره در رقص پرافشان یکی پروانه
پاره یی نیکی ی ناب و
زیبائی پاک
فرا دیدش می آید؛
و خدا را، با سایش دستی گلبرگین بر پشتش،
شانه های او را هم
به پر و بال می آراید.

اسماعیل خوئی

عشق آغوش گشوده من نیست

عشق
آغوش من نیست
که آنگاه که نمی گشایمش رویای شبهای دربدر اضطراب تو باشد
و آنگاه که می گشایمش،
تلخی تنباکو بر دهان گس کابوس دیده ای.

عشق، منم
فریادی ایستاده
بر چارچوب اتاقی کوچک
-آن امیدی که ترا
در بستر انتظار
به شوق دیدار سپیده دم
گوش به زنگ فردا
از پهلوئ
به پهلوئی می غلطاند.
عشق،
منم
پلی استوار
که جزیره ی سرد آرامش را
به وسوسه ی تجربه ی آنسوی
جهان گسترده می خواند.

عشق
نرمی پستان زنی نیست
و فشار بازوی مردی نه.
عشق، منم
ترانه ای که بهانه های کودکی ات را
به پسندی دلنشین بدل میکند.
تلنگری برچهره خام جوانیت
که به چشم بهم زدنی
از تو مردی می سازد

عشق منم
عطوفتی که ترا در می یابد
آنگاه که چشمانت، پرنده ای سرگردان می شود
- آن پرنده تازه پا
- که از جذبه ی سر بر کشیدن گل سپیدکوچکی
- به بهت می نشیند-
عشق منم
قله ای سرفراز، که ترا
از عمق دره های دور به خود می خواند
به هنگام، که رنج جهان تازه ی راههای پیچ در پیچ
ترا در خود گم میکند.
آوازی که در نبض تو می زند
وزش نسیمی در نیزاری
دشتی فراخ که تو بر آن گام می نهی
به هنگام
که تحمل ثانیه ها، از حوصله بیرون میشود.

ستاره ای روشن، که بر راه تو می تابد
که اگر نادیده از آن در گذری
آنگاه که خاموشی
جهان ترا در بر گیرد
در گذرت جز کرم شبتابی
نمی یابی.

مینا اسدی

بر بالای ابد

مسافر گفت:
" افق شولای بی رنگی است،
که پندار مرا در خویش پیچیده است.
زمان خسته است و با زنجیرتکرارش،
مرا بسته است.
و آن گسترده چتر لاجوردین-آسمان-
که با پژواک هر فریاد من،
سرشار میگردد،
به روی سینه ام آوار می گردد.

ز پشت مات شیشه،
چه کس را می توانم یافت؟
چه کس را می توانم دید؟

نه یارای شکستن،
نی تلاشی تا رسیدن.
از این شولای،
این پیچیده ام بر پای.
از آن گسترده آبی،
از این گردونه بی پیر
از این پاهای زخم بسته با زنجیر
من بی بار ، جز تکرار
برگی بر نخواهم چید."

زمین گفت:
" ای مسافر ای غریب راه گم کرده،
به بطن من سفر کن؛
که من در گرمی زهدان پر بارم،
پذیرای توام در ژرف بی آغاز و بی انجام.
ترا با خویش خواهم برد،
به جشن وصل ریشه با نوازش های تاریکی.
به رویاهای ترد ساقه،
حیات بی زوال شیره در آوند.
و در یک بینهایت،
با شکوفایی یک دانه؛
به شهر روشنایی باز خواهی گشت."

زمین در داغی بطنش،
و در رود مذاب روشنایی،
مرا با نام می خواند،
مرا- این خسته از ایام- می خواند؛

تو هم زنجیرها بگسل
ببند آن چتر آبی را،
رها کن روزها را، شام های ماهتابی را؛
بیا با من.

مرا با نام می خوانند.

مریم ایروانیان

مدرسه ایرانیان سن دیگو
Iranian School of San Diego

Teachers and staff of branch I

مراسم یلدا در هر دو شعبه مدرسه ایرانیان برگزار شد.

مراسم یلدا در هر دو شعبه مدرسه در آخرین روزهای قبل از تعطیلات زمستانی با همکاری دانش آموزان و انجمن خانه و مدرسه اجرا شد. در این جشن سفره زیبای یلدا که با هندوانه، انار، شیرینی، آجیل و نان و پنیر و سبزی تزئین شده بود، بصورت نمادین بر روی یک کرسی جلوه نمائی می کرد. دانش آموزان و والدین آنها دور کرسی یلدا عکس های یادگاری گرفتند.

در این مراسم دانش آموزان کلاس های پیشرفته برنامه هائی را برای آشنایی دیگر دانش آموزان با مراسم یلدا تهیه کرده بودند که مورد استقبال قرار گرفت. فال حافظ که سنت شب یلداست توسط یکی از معلمین مدرسه اجرا شد.

سپس به یاد شب یلدا بچه ها به یک بازی دسته جمعی مشغول شدند و برندگان جایزه دریافت کردند. در پایان مراسم از والدین و دانش آموزان با آش رشته بسیار خوشمزه، شیرینی و میوه پذیرائی شد.

مدرسه ایرانیان شعبه شماره یک

www.pccus.org/issd

مدرسه ایرانیان سن دیگو
Iranian School of San Diego

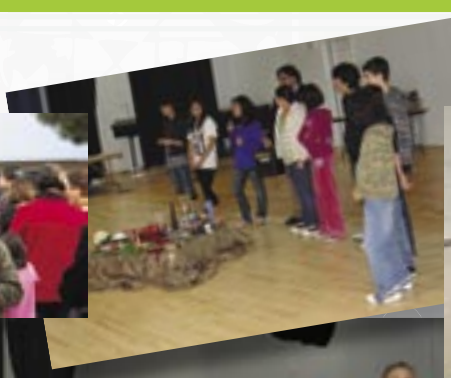

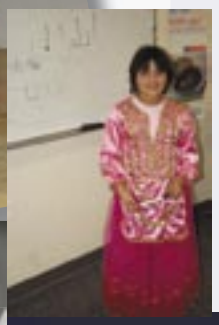

مدرسه ایرانیان شعبه شماره دو

خلاقیت نامیرا

روجا نجفی

شهیدان امروز

کیمیاگر/پهلوان

اردشیر محصص طراح تصویرساز و کاریکاتوریست ایرانی در۱۸ مهرماه ۱۳۸۷ در نیویورک درگذشت. این یک گزارش نیست؛ خاطرهٔ من است از آثاری ماندگار از هنرمندی که هنوز بر دیده ام ننشسته، بر دلم نقش بست. تابستان بود که از نمایشگاهی از مجموعه آثارش که در موزهٔ هنر آسیای نیویورک برپا بود برای پیک گزارشی نوشتم. وقتی خبر فوت اش را در پیغامی کوتاه از دوستی گرفتم باورم نمیشد. میدانستم که بیمار است و از نوع حاد پارکینسون رنج میبرد ولی برای من که بیشتر با طرح های محصص مشغول بودم این بیماری خودش را به عنوان عنصری خلاق در کارهای دههِ اخیر محصص نشان میداد.

محصص در شهریور ۱۳۱۷ در رشت به دنیا آمد. استعداد اردشیر در طراحی از زمانی که۳ ساله بود آشکار شد. این استعداد به قدری قوی بود که با وجود آنکه اردشیر از دانشگاه تهران در رشته حقوق فارغ التحصیل شد هیچگاه به فعالیت های حقوقی دست نزد و طراحی را ادامه داد. طراحی های طنز او همراه با کاریکاتور هایش در روزنامه کیهان، مجله های توفیق و جمعه چاپ میشد. در نهایت کاریکاتور های انتقادی و سیاسی محصص در روزنامه ها توجه ساواک را نیز جلب کرد و محصص بعد از چندین هشدار از طرف ساواک ایران را در سال۱۳۵۵ ترک کرد. این غربت که بنای بلند شدن نداشت تا پایان زندگی محصص بطول انجامید.

هرچند از دههٔ ۵۰ تا آخرین سالهای کاری اش سبک طراحی محصص از لحاظ فرم تغییرات بسیاری کرد، آثار محصص در محتوای انتقادی اشان تغییری نکرد. از سال های آغازین کار حرفه ای اش به عنوان طراح و کاریکاتوریست، محصص تصویرگر جامعهٔ خفقان بوده. آدمیان نقش های محصص، چه مردم کوچه بازارش، چه روشنفکران اش و چه هنرمندان نقاش اش، آدم هایی تحت ظلم و فشار طبقهٔ حاکم هستند. محصص تنها منتقد ظالمان نیست، قلم تیز اش به انتقاد مظلومان منفعل هم می کشند. او حتی از انتقاد هنرمندان نیز دست نمیکشد. برای نسل های پیشین طرح های اردشیر محصص در کنار اخبار روزنامه ها سندی مصور از تاریخ شان است. در فرم محصص همیشه روایت میکند: همچون نقالی با نقلی تازه. نازکی خط در نقش های محصص ،که حتی در آخرین کارهایش دیده میشود، با کنتراستی کم در صفحه سفید مینشیند و روایت آغاز میشود. دردهه های،۵۰،۶۰ و ۷۰ آدم ها با فیگور هایی کج و معوج و اغلب ملبس به جامه های قجر افق صفحهٔ نقاشی را پر میکنند.

محصص در انتخاب فیگورهایش و در روش انسان منش اش تبعیضی برای کسی قائل نمیشود: او شهیدان را گرامی می دارد چه زن باشند چه مرد، چه بچه باشند چه روحانی و در عین حال او عمل زورگو را چه مرد تخت و تاج باشد و چه مرد مذهب متهم میکند .آثار سال های اخیر محصص به نسبت دهه های پیشین ازدحام کمتری دارند. محصص تک فیگور های بیشتری می کشد و از کمپوزیسیون های مرکزی بیشتر استفاده میکند. صفحه های اش در سال های آخر سپید ترند و نگاهش تلخ تر. اینها را بسیاری از تاثیرات بیماری روبه رشد پارکینسون میدانند که محصص را بر صندلی نشانده بود. بیماری ای که مهر ماه امسال جان اش را دربود. نمایشگاه یک عمر فعالیت هنری اردشیر محصص در موزهٔ هنر آسیای نیویورک به همت شیرین نشاط و نیکزاد نجومی برگزار شد.

احمد شاملو در بارهٔ سبک اردشیر محصص مینویسد: اگر قلم عبید چاقوی جراحی است، قلم اردشیر نیز چنین است- برای من این هر دو، ثباتان کاراکترهای جامعه‌اند. نشان دهندگان حماقت‌ها، طمع‌ها، یالانچی پهلوانی‌ها، خودپسندی‌های مایند. آدم‌های او آدم‌های آشنای جامعه‌اند. مائیم و همسایه هامان.
هر چند امروز اردشیر محصص با ما نیست، خلاقیت نامیرایش در کیمیای تصاویر ماندگارش با ماست.

در شهر چه خبر

کانون فرهنگی ایرانیان: تلفن ۰۳۳۶– ۶۵۳(۸۵۸)

دهکده جهانی و فستیوال فرهنگهای گوناگون ۱۷ ژانویه
Saturday January 17, 2009, from 10am, downtown San Diego.

نشستی با نیلوفر طالبی جمعه ۲۳ ژانویه
Friday January 23, 2009 8pm, National University

کنسرت آذری گروه آراز سه شنبه ۱۰ فوریه در
The Neurosciences Institute

کنسرت گروه کامکارها چهارشنبه ۴ مارچ ۲۰۰۹ در
Sherwood Auditorium

فستیوال نوروزی در موزه مینگه شنبه ۷ مارچ ۲۰۰۹ در
Mingei International Museum

جشن نوروز
کانون فرهنگی ایرانیان و انجمن متخصصین ایرانی شنبه ۲۱ مارچ ۲۰۰۹

کلاس سه تار زیر نظر کورش تقوی تلفن تماس ۷۱۷-۶۳۸۹ (۸۵۸)
کارگاه دف در محل دفتر کانون فرهنگی
سه شنبه ها از ساعت ۶ بعد از ظهر زیر نظر علی صدر
تلفن تماس ۶۵۳-۰۳۳۶ (۸۵۸)

مدرسه ایرانیان سن دیگو ۶۵۳–۰۳۳۶ (۸۵۸)

تدارک نوروز، تخم مرغ رنگ کردن و سبزه سبز کردن
یکشنبه ۸ مارچ ۲۰۰۹

جشن نوروزی مدرسه ایرانیان سن دیگو یکشنبه ۱۵ مارچ ۲۰۰۹

شعبه اول:
روزهای یکشنبه ۱/۵ تا ۳/۵ بعد از ظهر
Standley Middle School
آموزش فارسی: برای تمام سنین در سه مرحله ابتدائی، متوسطه و پیشرفته
حداقل سن پذیرش کودکان از ۴/۵ سال است
کلاسهای فوق برنامه: رقص و تئاتر از ساعت ۳/۵ تا ۴/۵ بعد از ظهر

شعبه دوم:
روزهای پنجشنبه ۶ تا ۸ بعد از ظهر در
Mt. Carmel High School
آموزش فارسی برای کودکان و نوجوانان در سه مرحله ابتدائی،
متوسطه و پیشرفته
برای اطلاعات بیشتر از سایت مدرسه دیدن فرمائید
www.pccus.org/issd

آکادمی رقص های ملی

کلاسهای رقص در محل مدرسه ایرانیان
کلاسهای رقص در محل مدرسه ایرانیان
Standley Middle School روزهای یکشنبه ۱/۵ تا ۵/۵ بعد از ظهر

پیک

نشریه کانون فرهنگی ایرانیان هر دو ماه یکبار منتشر میشود
نظرات مطرح شده در مقالات، الزاما نظر هیات مدیره کانون نیست.
و پیک در رد و قبول و یا حک و اصلاح مطالب وارده آزاد است.
با ما به نشانی زیر مکاتبه فرمایید.
9265 Dowdy Dr. # 105, San Diego, CA 92126
Tel (858) 653-0336 Fax (619) 374-7335
Email: pcc@pccus.org

کانون فرهنگی ایرانیان برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، فقط به انتشار اخباری برای نشریه آینده (شماره ۱۲۰) مبادرت می ورزد که متن آن از طریق فکس تا ۳۰ ژانویه به وسیله ارگانهای غیر انتفاعی در اختیار این دفتر قرار بگیرد.

برنامه دیدنی و کمدی ماز جبرانی
جمعه ۱۶ ژانویه در House of Blue

سازمان بورس تحصیلی دانشجویان ایرانی – آمریکایی

www.iasfund.org **(۸۵۸) ۶۵۳–۰۳۳۶**

خیریه یک دلار در ماه ۶۵۳–۰۳۳۶ (۸۵۸)

Dollar a Month Fund P.O. Box 500923, San Diego, CA 92150

انجمن متخصصین: ۶۴۵–۷۲۷۳ (۶۱۹) AIAP

جلسات آخرین چهارشنبه هر ماه www.aiap.org

بنیاد فرهنگی کمال: ۰۸۲۹–۵۳۸(۸۵۸)

بنیاد مهرگان: ۷۰۰۰–۶۷۳(۸۵۸)

جلسات ماهیانه یکشنبه اول هر ماه
یکشنبه چهارم ژانویه (سخنرانی هما احسان - در مورد "حافظ"
سخرانی دکتر معتقد- با عنوان "ای برادر تو همه اندیشه ئی")
یکشنبه هیجدهم ژانویه
سخنرانی دکتر عباس میلانی - با عنوان "مشاهیر اخیر ایران"

خانه ایران: ۴۷۲۶ (IRAN) –۲۳۲ (۶۱۹)

یکشنبه ها از ساعت ۱۲ تا ۴ بعدازظهر. بلبوا پارک

گروه مطالعاتی زنان سن دیگو: ۶۷۱۳–۹۵۲(۸۵۸)

Iranian Women's Study Group of San Diego
Meets: First Sunday of the month time: 3:30 to 6:30 PM
Meeting location: The university of California, San Diego
The Women's Center - 9500 Gilman Drive, 0096, La Jolla, CA 92093 - 0096

انجمن ایرانیان در شمال سن دیگو

تلفن: ۷۶۰-۷۲۹-۹۹۷۹ و یا www.NIABO.org

برای درج آگهی لطفا با تلفن

(858)653-0336 و یا pcc@pccsd.org تماس حاصل فرمائید.
email: pcc@pccsd.org

یادی از «صدیقه دولت آبادی»:

معرفی یک کتاب/ یک شخصیت

در گفتگو با مهدخت صنعتی - ۱۳ آذر ۱۳۸۷

برگرفته از سایت مدرسه فمینیستی

مدرسه فمینیستی: «صدیقه دولت آبادی هفتمین فرزند حاج میرزا هادی و خاتمه بیگم، پس از تولد شش برادر، در شهر اصفهان در سال ۱۲۶۱ شمسی به دنیا آمد. تحصیلات عربی و فارسی را نزد شیخ محمد رفیع طاری و دروس متوسطه را نزد معلمین خصوصی فرا گرفت. صدیقه دولت آبادی در سال ۱۲۹۶ ش. در اصفهان دبستانی برای دختران به نام «مکتبخانه شرعیات» گشود. سال بعد انجمنی به نام «شرکت خواتین اصفهان» تاسیس کرد. همزمان با این فعالیت ها دبستانی نیز برای دختران بی بضاعت به نام «ام المدارس» باز کرد و مدیریت آن را به یکی از دوستان همفکرش خانم مهرتاج درخشان ملقب به بدرالدجی سپرد.

صدیقه خانم امتیاز نخستین نشریه خاص زنان در اصفهان را در بهار ۱۲۹۸ ش. به نام «زبان زنان» از وزارت معارف آن زمان تقاضا کرد. پس از تعطیل زبان زنان به تهران آمد و بار دیگر «زبان زنان» را با قطع وزیری در ۳۲ صفحه به طور ماهیانه منتشر کرد. وی در همین ایام در تهران شرکتی به نام «انجمن آزمایش بانوان» تاسیس کرد، و به کمک خانم دره المعالی در جنبش علیه استفاده از کالاهای خارجی، مجدانه شرکت کرد. صدیقه دولت آبادی نیمه شب ششم مرداد ۱۳۴۰ از سرطان درگذشت. (ص۵-۷)

این شمه ای مختصر از پیشگفتار بلندی است که مهدخت صنعتی (خواهرزاده صدیقه دولت آبادی) در جلد اول از مجموعه سه جلدی «صدیقه دولت آبادی: نامه ها، نوشته ها و یادها» در مورد دولت آبادی به نگارش درآورده است.

کتاب «صدیقه دولت آبادی: نامه ها، نوشته ها و یادها»، به ویراستاری مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی به سال ۱۳۷۷ در آمریکا منتشر شد . این مجموعه ۷۶۳ صفحه (سه مجلد) که به خوبی موفق شده تا شرح زندگی و آراء و آرزوهای صدیقه دولت آبادی را در خود جای دهد، مجموعه ارزشمندی است در شناخت زندگی این زن تاریخ ساز جنبش زنان ایران، که افسانه نجم آبادی نیز پیگفتاری را در جلد سوم آن منتشر کرده است. جمع آوری و تنظیم این اسناد تاریخی را این دو پژوهشگر با همتی کم نظیر انجام داده اند تا نسل امروز زنان بتواند بخشی از گذشته و هویت مبارزاتی خود را در آن بیابد.

این مجموعه گرانبهای ۳ جلدی که حاصل کوشش قابل تحسین مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی است، متاسفانه به دلیل آن که در ایران منتشر نشده، از دسترس خوانندگان، علاقه مندان و مخاطبانش به دور مانده است. از این رو بر آن شدم که برای شناخت بیشتر نسل جوان جنبش زنان از زندگی و آراء صدیقه دولت آبادی و معرفی این مجموعه ۳ جلدی درباره زندگی او، به سراغ مهدخت صنعتی برویم. بهتر دیدیم که به جای معرفی این مجموعه به صورت معمول، پای گفتگو با مهدخت صنعتی بنشینیم و نیز با چاپ مجدد پیگفتار این مجموعه به قلم ماندگار افسانه نجم آبادی و انتشار آن در سایت مدرسه فمینیستی (البته با کسب اجازه از ایشان) بتوانیم به معرفی هرچه بیشتر صدیقه دولت آبادی، و کتاب زندگانی اش در حد بضاعت، یاری برسانیم.

نخست، گفتگوی کوتاه با مهدخت صنعتی از نظرتان خواهد گذشت و سپس به طور مجزا پیگفتار افسانه نجم آبادی را بر این کتاب، منتشر خواهیم کرد. همانطور که مهدخت صنعتی نیز در جای جای مصاحبه اش بر خواندن پیگفتار افسانه نجم آبادی بر این کتاب تاکید می کند، قلم شیوای افسانه نجم آبادی و نگاه عمیق او به لایه های متنوع زندگی صدیقه دولت آبادی می تواند نه فقط به شناخت ما از احوالات شورانگیز دولت آبادی بلکه به شناخت ما نسبت به دگرگونی های زندگی زنان و حتا تحولات فرهنگی اجتماعی آن دوره یاری رساند. بر این اساس، لازم است در همین جا از خانم افسانه نجم آبادی که اجازه انتشار مجدد این پیگفتار را در مدرسه فمینیستی داده اند و همین طور از خانم مهدخت صنعتی که در این مصاحبه شرکت کرده اند سپاسگزاری کنیم. - نوشین احمدی خراسانی

- خانم صنعتی، صدیقه دولت آبادی خاله شما بود، با توجه به این مسئله رابطه شما و مادرتان با خانم صدیقه دولت آبادی چگونه بود؟

در پاسخ به سئوالات شما فرض را بر این می گیرم که خوانندگان «مدرسه فمینیستی»، با سه جلد کتابی که درباره صدیقه دولت آبادی از سوی انتشارات «نگرش و نگارش زن» در سال ۱۳۷۷ در شیکاگو به چاپ رسیده دسترسی نداشته اند. همین جا شدیدا تاکید می کنم که پی گفتار افسانه نجم آبادی را با دقت بخوانند. در ضمن، منبع اصلی من هم در پاسخ به سئوالات شما اتفاقا همین کتاب است.

اما از رابطه صدیقه دولت آبادی با مادرم و من پرسیده اید. برای روشن تر شدن مطلب، باید کمی به عقب برگردم. صدیقه دولت آبادی کوچکترین فرزند خانواده است. شش برادر بزرگتر از خود دارد. همه فرزندان حاج میرزا هادی (پدر صدیقه) به صورت خانواده ای گسترده در یک خانه بزرگ (خانه پدری) زندگی می کردند. خاتم بیگم (مادر صدیقه) که مریض می شود، دختر خردسالی را برای انجام دادن کارهای شخصی حاج میرزا هادی به حریم خانواده می آورند. از آن جایی که طبق رسم و رسومات آن زمان، این دختر باید با «آقا» محرم باشد، صیغه محرمیت خوانده می شود.

از این پس دو دختر دیگر به خانواده اضافه می شود. زمانی که صدیقه ۲۶ ساله بوده مادرم که آخرین فرزند حاج میرزا هادی است به دنیا می آید و شش ماه بعد پدر خانواده فوت می کند. مدتی پس از مرگ حاج میرزا هادی، خاتم بیگم هم از دنیا می رود. به نظر می رسد اداره خانواده گسترده بعد از فوت خاتمه بیگم به صدیقه می رسد. او که از خود فرزندی نداشت سرپرستی خواهران کوچکتر از خود را تا سال ۱۳۰۲ شمسی یعنی تا وقتی به قصد معالجه، ایران را ترک می کند عهده دار می شود.

مادرم از نداشتن پدر، جدا شدن از مادرش در ایام کودکی، تنبیهات و همچنین سختگیری هایی که آن زمان برای تربیت کودکان مرسوم بوده داستان های دردناکی بازگو می کرد. می توانم بگویم که نسل به نسل شاید در بزرگ کردن فرزندان مان ملایمتر شده باشیم ولی در فضای دیکتاتوری پیوسته اطاعت محض را بر پذیرفتن مراحل کودکی و درک کودک، متاسفانه ترجیح داده ایم.

وقتی به سیر رویدادها و روندی که در زندگی خانوادگی مان سپری شده بازمی گردم و مشخصا زندگی خودم و مادرم را بازنگری و مرور می کنم می بینم که مادرم و من در زندگی خصوصی راه صدیقه را دنبال کرده ایم. چون که ما هم پس از جدا شدن از شوهر، به تحصیل پرداخته و پیوسته در فعالیت های اجتماعی مشارکت داشته ایم و در پیشبرد اصلاح وضعیت زنان و کودکان سرزمین مان کوشیده ایم.

صدیقه دولت آبادی زنی پرمایه، قوی و مطلع از اهدافش بود. واهمه و ترس از این و آن واقعا برایش معنی نداشت. من را در کودکی بارها مورد تشویق قرار می داد زیرا در مواجه با درد جسمی مثل بقیه هم سن و سالان ام به گریه و داد فغان متوسل نمی شدم. ولی رابطه من با ایشان مثل نوه و مادربزرگ نبود، رابطه خاصی بود. البته پس از فوت مادرم و دستیابی به نامه های خصوصی ایشان موجب شد که در واقع بتوانم ایشان را بهتر و عمیق تر بشناسم و در نتیجه به زنی که در همه لحظات زندگی اش این همه پشتکار داشت و با جدیت و اعتقادی راسخ، پیوسته برای برابری زنان می کوشید بیشتر ارج بگذارم.

- برای چه منظوری خانم صدیقه دولت آبادی به خارج سفر می کنند؟ علت این مسافرت طولانی چه بود؟

مهدخت صنعتی: به نظر می رسد که ایشان از ناراحتی کلیه ها، کبد و درد پا و همچنین از عوارض بیماری مالاریا در رنج بوده اند. مداوای ایشان نزدیک به یکسال طول می کشد. ولی روشن است که چنین زنی، حتا اگر برای معالجه بیماری مجبور

باشد در شهر یا کشور دیگری باشد دست از فعالیت و تلاش برنمی دارد، به همین دلیل است که می بینیم ایشان در ایام معالجه، در دهمین کنگره بین المللی زنان که به منظور گرفتن «حق رای زنان» در پاریس تشکیل شده بود فعالانه شرکت می کنند و چه نامه شیرینی از این رویداد برای مادرم نوشته اند. در آن زمان اولین باری است که یک زن از طرف مملکت ایران در یک کنگره بین المللی شرکت می کند. بیرق ایران را نشان می دهد. افزون بر این فعالیت ها، به ادامه تحصیل می پردازد و با جدیت درس می خواند و پس از گرفتن دیپلم دارالفنون، باز در نامه دیگری می نویسد که اول به ایران برمی گردم اگر نشد هر جای دیگر دنیا به من کار می دهند.

- قبل از این که صدیقه دولت آبادی از شوهرشان جدا بشوند چه کارهایی می کردند منظورم چه نوع فعالیت های اجتماعی و فرهنگی داشتند؟

مهدخت صنعتی: بین سال های۱۳۰۲- ۱۲۹۶ شمسی زندگی صدیقه دولت آبادی بسیار پربار است. او که فرزند مجتهد و پیش نماز شهر بوده و می دانید که مذهبیون آن زمان با فرستادن دختر به مدرسه مخالف بوده اند. در اصفهان اول «مکتب خانه شرعیات» و سپس «ام المدارس» را برای دختران تاسیس می کند. در خاطرات برادرزاده ایشان ملک تاج انصاری می خوانیم که «پدرم اجازه نمی دادند من مدرسه بروم. عقیده شون این بود که دختر نباید مدرسه برود. آقا حاج میرزا یحیی از من پرسیدند: عمو جون چقدر درس خوانده اید؟ آقا حاج میرزا احمد که پدربزرگم بودند، گفتند: «حاجی سر به سر این نذار. این نوه اول منه، درس نمی خواد.»

او در چنین فضایی اقدام به باز کردن مدرسه برای دختران می کند. مدرسه اول که بسته می شود، دومی را می گشاید. در اصفهان با کمک گروهی از زنان انجمنی به نام «شرکت خواتین اصفهان» باز می کنند. دو بند از اساسنامه این انجمن در باره تشویق خانم ها در نخریدن پارچه های خارجی و حمایت از تولیدات داخلی است و بند دیگر اساسنامه در مورد لزوم جلوگیری از ازدواج دختران قبل از سن پانزده سالگی.

در سال ۱۲۹۸ بالاخره امتیاز روزنامه «زبان زنان» را می گیرد. این روزنامه، ماهی دو شماره منتشر می شده. اولین روزنامه ای است که در اصفهان توسط یک زن اداره می شد و سخنگوی زنان بوده است. طبیعتا با مخالفت شدید عده ای از مردمان متعصب که خود تحمل وجود زنان را در کارهای اجتماعی نداشتند روبرو شده است. حتا تهدید به قتل او کرده اند. [۵] عاقبت به خاطر سر مقاله ای که نوشت و با قرارداد وثوق الدوله مبنی بر قرضه گرفتن از خارجیان مخالفت کرد، پس از سه سال انتشار، نشریه زبان زنان توقیف می شود.

دولت آبادی در سال ۱۳۰۰ از اعتضاد جدا می شود و به تهران باز می گردد. در تهران در مجمع فارغ التحصیلان مدرسه امریکایی درباره ترقی نسوان از دیدگاه تاریخی و از نظر تمرین و ممارست و نقش آگاهی، سخنرانی می کند.

- صدیقه دولت آبادی چند سال شان بود که ازدواج می کنند؟

مهدخت صنعتی: جواب این سئوال آسان نیست. زیرا در موارد و منابع مختلف، سنین متفاوت ذکر شده. به نظر می رسد که حدود سن بیست سالگی به حقیقت نزدیک تر باشد.

- به لحاظ وضعیت مالی خانم دولت آبادی چگونه تامین می شدند؟

مهدخت صنعتی: ایشان به آنچه عقیده داشتند عمل می کردند. ارث پدرشان بین برادران و خودشان به طور مساوی تقسیم شد. دو خواهری هم که از مادر جدا بودند نصف دیگران ارث بردند. تصور می شود که فعالیت های فرهنگی و مطبوعاتی ایشان با بودجه شخصی خودش تامین می شده، و به نظرم بخشی از آن نیز صرف مداوا و تحصیل در خارج شده باشد. در اواخر اقامت در پاریس دچار مضیقه مالی می شوند که از طرف دولت به ایشان کمک مالی می شود قبل از مسافرت از طریق روزنامه زبان زنان درباره لزوم ایجاد مدرسه دخترانه با بودجه ای که از محل مالیات برای دولت به وجود آمده مطالبی نوشته اند. در این مدارس هم تدریس می کرده اند و هم مفتش (بازرس مدرسه) بوده اند. پس از بازگشت از اروپا در وزارت معارف استخدام می شوند و تا پایان هم مسئول کانون بانوان و مدارس ابتدایی و متوسطه برای زنان بزرگسال که در محل کانون دایر بود، برعهده داشته اند.

- چگونه و بر اثر چه رویدادهایی ایشان سرانجام به کانون بانوان می روند؟

مهدخت صنعتی: دولت آبادی پس از بازگشت از اروپا دیگر پوشش سنتی را نمی پذیرد. در

گفتگویی که با شمس الملوک جواهرکلام داشته، عکسی از او چاپ شده که روز دوم ورود در میدان سپه سابق برداشته شده و ایشان را با کلاه و دامن بلند نشان می دهد. همان روز در دیداری که با رئیس شهربانی وقت داشته است از او اجازه خواسته که با همین لباس مشغول خدمت باشد وگرنه به اروپا برمی گردد.

کانون بانوان هم که می دانید در سال ۱۳۱۴ برای همکاری بیشتر و منسجم تر زنان به وجود آمد و خانم تربیت به سرپرستی آنجا انتخاب شده بود. خانم دولت آبادی مشخصا ۱۷ دی که روز آزادی زنان بوده را در خانه خود جشن گرفته و به آن ارج گذاشته بودند.

از طرف دیگر می دانیم که ایشان از زمانی که رضاشاه وزیر جنگ بود و بعدا در زمان نخست وزیری او از طریق مکاتبه و نامه نگاری با رضاشاه در ارتباط بوده اند. یکی از اقدامات اساسی پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، اجباری کردن تحصیل ابتدایی برای کودکان ۶ تا ۱۳ ساله بود. این قانون مشمول دختران هم می شد. به وجود آمدن سازمان پیش آهنگی، برداشتن حجاب، متحدالشکل کردن دانش آموزان، شکل ظاهر و لباس پوشیدن ایشان همه و همه موجب می شود که رضاشاه کانون بانوان را به ایشان بسپارد. به نظر می رسد پذیرفتن این مسئولیت در آن زمان کار سختی نبود، زیرا هدف ایشان و دولت در یک راستا بود.

- به نظر شما گرفتن مسئولیت کانون بانوان باعث به وجود آمدن چالشی در ذهن او نشده بود؟

مهدخت صنعتی: در زمانی که صدیقه دولت آبادی سرپرستی کانون بانوان را برعهده گرفت یعنی قبل از شهریور ۱۳۲۰، دختران پادشاه یعنی شمس و اشرف دختران جوانی بودند که از خودشان زیاد مطمئن نبودند. سال های بعد بود که خصوصا اشرف داعیه رهبری زنان را به دست گرفت. اما می دانید که هرگز کانون بانوان به آنها نپیوست. در دوران ملی شدن صنعت نفت و نخست وزیری دکتر مصدق هم، صدیقه دولت آبادی و تمام کسانی که با او کار می کردند به جنبش ملی پیوستند.

- خانم صنعتی، به نظر شما دغدغه اصلی خانم دولت آبادی بیشتر حول چه نوع فعالیت هایی در حوزه زنان بود؟

مهدخت صنعتی: ببینید، فعالیت های ایشان بسیار گسترده بود. او با نوشتن سفرنامه و چاپ آن در روزنامه های آن زمان، همچنین نوشتن و اعتراض کردن در مورد خرابی راه ها و جاده ها، و از رشوه گرفتن مامورین، کهنه پرستی، پول دوستی، و حتا از رفتار و مواضع ژنرال و سرکنسول ایران در بغداد و شام صحبت می کند تا برگزار کردن یک دوره کلاس درس برای پرستاران به منظور آگاه کردن شاغلان جوان از مسئولیت هاو اخلاق لازم برای پرستار بودن . پس می بینید که فعالیت ها و دغدغه هایش واقعا گسترده بوده است.

ایشان بنابر آنچه در روزنامه ایران آن زمان آمده است برای برپایی «کنگره نسوان شرق» بسیار فعالیت و دوندگی کرد و از تمام زنان مسلمان دعوت کرد تا به ایران بیایند و با هم متحد شوند. با شرکت در کنگره صلح نیز پیشنهاد می دهد که فصلی درباره استقرار صلح در عالم و صلح طلبی افراد در برنامه دبیرستان ها گنجانده شود. صدیقه دولت آبادی نه فقط برای مادر و خانواده واقعا مادری کرده است بلکه هر جا که به کودکی بی سرپرست برمی خورد سعی در حفاظت و مراقبت از او داشت. پیوسته پشت و پناه کسانی بود که در مضیقه بودند و تا آن جا که از دستش برمی آمد، از هیچ چیز دریغ نمی کرد.

سرآخر باز هم به شما و خوانندگان محترم تان توصیه می کنم که پی گفتار خانم افسانه نجم آبادی را در مورد صدیقه دولت آبادی بخوانید تا بهتر با ایشان و خدمات و آرزوهایش برای زن ایرانی، آشنا شوید.

سخن شیرین پارسی

به کوششِ سایتِ ایرانیان مقیمِ بلژیک
www.Iranian.BE

زبانِ فارسی، زبانی است زنده متعلق به جامعه ای پویا و پر تکاپو. برای برخی از واژه هایِ بیگانه ی زبان فارسی، معادل های خوش آهنگ و زیبایی وجود دارد. شایسته است که از این واژگان در گفتار روزمره و نگارش خود استفاده کنیم. آنچه در جدول زیر می آید، برخی از واژه های بیگانه زبان فارسی است، همراه با برابر آنها.

خوانندگان نکته سنج وگرامیِ پیک، با ارائه چند واژه ی بیگانه در پایان جدول، بر آن می شویم که از نظرها و دیدگاه های شما در راستای برابر یابی این واژگان در زبان فارسی بهره جوییم. پیشنهادهای خود را با ما در میان بگذارید.

PCC@PCCUS.Org

واژه ی بیگانه	معادلِ پارسی
آبسترکت	چکیده
اشل	پایه
پرسنل	کارکنان
فاکس	دورنگار
فولکلور	فرهنگ مردم
فولکلوریک	مردمی
کپی رایت	حق نشر
کریستال	بلوره
لوستر	نورافشان
لوکس	تجملی
لیست	سیاهه
ماکت	نمونک
مانیفست	بیانیه
مکانیزه	ماشینی
هارمونی	هماهنگی
آبا	نیاکان
ارائه ی طریق	راه نمودن
استثمار	بهره کشی
استمرار	پیوستگی

انهدام	فروپاشی
اعاده	بازگردانی
افراط	زیاده روی
انحنا	خمیدگی
انسداد	گرفتن، بسته شدن
انعطاف	نرمش
انیس	همدم
باب طبع	دلخواه
بالاجبار	ناچار
بدعت	نوآوری
بدیوم	شوم
براق	درخشان
بی محابا	بی پروا، بی باک
تبادل نظر	رایزنی
تبانی	همدستی، سازش
تجدد	نوگرای، نو شدن
تشعشع	؟
آماتور	؟
فریم	؟

املای "به" در بعضی از واژه‌ها، پیشوندها و پسوندها

به در موارد زیر پیوسته نوشته می شود:

۱. هنگامی که بر سر فعل یا مصدر بیاید:

بگفتم، بروم، بنماید، بگفتن (= گفتن)

۲. به صورت بدین، بدان، بدو، بدیشان به کار رود.

۳. هرگاه صفت بسازد: بخرد، بشکوه، بهنجار، بنام

به در سایر موارد جدا نوشته می‌شود:

به برادرت گفتم، به سر بردن، به آواز بلنـد، به سختی، منـزل به منـزل، به نام خدا

تبصره: حرف "به" که در آغاز بعضی از ترکیب‌های عربی می‌آید از نوع حرف اضافه ی فارسی نیست و پیوسته به کلمه ی بعد نوشته می‌شود:

بعینه، بنفسه، برأی‌العین، بشخصه،

بی همیشه جدا از کلمه ی پس از خود نوشته می شود، مگر آنکه کلمه بسیط‌گونه باشد، یعنی معنای آن دقیقاً مرکّب از معانی اجزای آن نباشد:

بیهوده، بیخود، بیراه، بیچاره، بینوا، بیجا

پروفسور فرهاد رشیدی حائری

استاد ایرانی الاصل دانشگاه پلی تکنیک لوزان سوییس (EPFL) برنده مدال بلوندل فرانسه شد. این مدال هر سال از طرف انجمن برق و الکترونیک، تکنولوژی اطلاعات و مخابرات فرانسه به افراد شاخص در این زمینه ها اهدا میشود.

فرهاد رشیدی این مدال را به خاطر تحقیقاتش در تعیین خواص الکترومغناطیسی رعد و برق و ارائه مدل هایی برای شارژ ابرها دریافت کرد.

مدل های ارائه شده توسط وی با استقبال جامعه علمی مواجه گردیده و مورد استفاده بسیار زیادی قرار گرفته است. از جمله برنده های پیشین این مدال میتوان به پروفسور ایوز روکارد (Yves Rocard) برنده نوبل فیزیک در سال ۱۹۷۰ اشاره کرد.

پروفسور رشیدی در سال ۲۰۰۵ جایزه دستاوردهای تکنیکی IEEE را نیز دریافت کرده است. شاید ما ایرانی ها پدر وی، داوود رشیدی، و خواهرش لیلی رشیدی (زی زی گولو) را بیشتر بشناسیم.

استعفا

بدینوسیله من رسماً از بزرگسالی استعفا می دهم و مسئولیتهای یک کودک هشت ساله را قبول می کنم.

می خواهم به یک ساندویچ فروشی بروم و فکر کنم که آنجا یک رستوران پنج ستاره است.

می خواهم فکر کنم شکلات از پول بهتر است، چون می توانم آن را بخورم!

می خواهم زیر یک درخت بلوط بزرگ بنشینم و با دوستانم بستنی بخورم .

می خواهم درون یک چاله آب بازی کنم و بادبادک خود را در هوا پرواز دهم.

می خواهم به گذشته برگردم، وقتی همه چیز ساده بود، وقتی داشتم رنگها را، جدول ضرب را و شعرهای کودکانه را یاد می گرفتم، وقتی نمی دانستم که چه چیزهایی نمی دانم و هیچ اهمیتی هم نمی دادم .

می خواهم فکر کنم که دنیا چقدر زیباست و همه راستگو و خوب هستند.

می خواهم ایمان داشته باشم که هر چیزی ممکن است و می خواهم که از پیچیدگیهای دنیا بی خبر باشم .

می خواهم دوباره به همان زندگی ساده خود برگردم، نمی خواهم زندگی من پر شود از کوهی از مدارک اداری، خبرهای ناراحت کننده، صورتحساب، جریمه و ...

می خواهم به نیروی لبخند ایمان داشته باشم، به یک کلمه محبت آمیز، به عدالت، به صلح، به فرشتگان، به باران، و به . . .

این دسته چک من، کلید ماشین، کارت اعتباری و بقیه مدارک، مال شما.

من رسماً از بزرگسالی استعفا می دهم .

بررسی جُنگِ شعر دلبستنگی

گردآورنده و مترجم: نیلوفر طالبی

BELONGING: NEW POETRY BY IRANIANS AROUND THE WORLD

از آریا فانی

بسیاری از شاعران کلاسیک ادبیات فارسی توانسته اند پوسته ی این زبان را بشکنند و پا به عرصه ی جهانی بگذارند. خیام به مدد بازسرایی های (بیایید آن را ترجمه ننامیم) ادوارد فیتزجرالد از رباعیات، مولانا به مدد کار ارزشمند کولمن بارکس، افسانه ها و داستان های شاهنامه ی فردوسی، اشعار نظامی و آثار عطار نیشابوری به مدد ترجمه های درخشانِ دیک دیویس، همه از جا افتادن ادبیات کلاسیک فارسی در غرب حکایت دارند. در این میان بر سُخنورانِ معاصرمان چه رفته است؟ چرا نام شاملو، فرخزاد، سپهری و هدایت بر سر زبان ها نیست؟ آیا فارسی زبانان در شناساندن سخنوران معاصرشان ناکام مانده اند؟ یا آثار این سخنواران کیفیت جهانی شدن را ندارند؟ پاسخِ هر دو پرسش منفی است. پژوهش گران و مترجمانِ ایرانی و غیر ایرانی، بر اساس این باور که شاعران و نویسنگان معاصر ایران ظرفیت جهانی شدن را دارند، بسیاری از کارهای ایشان را به زبان های گوناگون ترجمه کرده اند. مشکل شاید از کمیت کار باشد (کم تیراژ بودن کار) و کیفیت این ترجمه ها که برای عبور از سدّ بی تفاوتی مخاطب های انگلیسی زبان کافی نبوده اند. جوّ سیاسی کنونی آمریکا نیز کار را بر این کوشش ها آسان نکرده است. هدف این نوشتار پرداختن به چند و چون در حاشیه ماندن ادبیات معاصر ایران در غرب نیست، بلکه بررسی بنیادی است که با هدف شناساندن این ادبیات چندی است که پا به میدان گذاشته است.

"بنیاد غیر انتفاعیِ ترجمه" با هدف برگرداندن و ارائه کردن آثار ادبیات معاصر ایران به زبان ها و رسانه های گوناگون در سال ۲۰۰۳ تاسیس شده است. بنیانگذارِ بنیاد ترجمه، نیلوفر طالبی، جوایز بسیاری را برای ترجمه ی اشعار معاصر فارسی به انگلیسی دریافت کرده است. این بنیاد، پروژه های گسترده و گوناگونی را برای ارائه کردن ادبیات معاصر ایران در دستور کار دارد. افقی که این بنیاد نشانه رفته است، اشاعه ی فرهنگ و ادبیات ایران در جهان است، همانند کاری که موسسه ی "گوته ی آلمان" فراتر از مرزهای این کشور به دوش دارد. جُنگ شعر "دلبستنگی" ثمره ی یکی از پروژه های بنیاد ترجمه است. نیلوفر طالبی اشعار شاعران معاصر و کوچ یافته ی ایرانی را جمع آوری، به انگلیسی ترجمه کرده است. شاعرانی که پس از انقلاب ۵۷ ایران را ترک گفته اند و در دیاری دیگر همچنان به زبان مادری (و زبان های دیگر) شعر می سرایند. در "دلبستنگی" کارهای هجده شاعر برگزیده گرد هم آمده است که در این میان تنها شادروان نادر نادرپور در قید حیات نیست.

"دلبستنگی" سه نسل از شاعران ایرانی را در بر می گیرد. نسل اول میان سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۴۵، نسل دوم میان سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۶۰ و نسل سوم میان سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۷۸ چشم به جهان گشوده اند. نسل اولی ها که شناخته شده هستند، شاعرانی چون شادروان نادرپور و یدالله رویایی را در بر می گیرد که در شکل گرفتن شعر نو نیز نقش داشتند. نسل دومی ها شاعرانی هستند که کمی پیش از—و در هنگام— انقلاب پا به عرصه گذاشته اند. نسل آخر و جوانتر نیز همگی پس از انقلاب به میدان آمده اند. اغلب شاعرانِ برگزیده ی این جُنگ در اروپا زندگی می کنند و دیگران در کانادا، استرالیا و ایالات متحده پراکنده شده اند. هر نسل آوای خاصِ خود را دارد و زیبایی دلبستنگی در این است که مخاطب همزمان می تواند نگرش و جهان بینی نسلِ خاصی را زیر ذره بین نقادانه ی خود قرار دهد و آنرا با نسل های دیگر نیز مقایسه کند.

ترجمه های درخشان "دلبستنگی" توان شکستن سدّ بی تفاوتی مخاطب انگلیسی زبان را دارند. نخست اینکه طالبی مترجم آثار ادبی است. ترجمه های وی در بسیاری از نشریات ادبی آمریکا به چاپ رسیده است. نیلوفر، جایزه های متعدد جهانی ازجمله جایزه ی مرکز بین المللی "نگارش وترجمه" (ICWT) درسال ۲۰۰۴ و جایزه ی PEN شورای ایالت نیویورک را نیز دریافت کرده است. دوم اینکه گزینش اشعارِ "دلبستنگی" با وسواسِ بسیار صورت گرفته است.

دغدغه ی مترجم تنها محدود به یافتن اشعاری "ترجمه پذیر" نبوده است، بلکه مضامین اشعار و ارتباط پذیری آنان با مخاطبِ انگلیسی زبان نیز از دلمشغولی های نیلوفر طالبی بوده است. پسند مترجم در یافتن مضامین جهانی چون عشق، طنز، دلتنگی، دلبستگی، خود کاوی، ساختارشکنی اجتماعی و فردی در اشعار بوده است. عنوان فارسیِ جُنگ نیز (تلفیق دو واژه ی "دلتنگی" و "دلبستگی") بیانگر دو عنصر شکل دهنده و ناگسستنیِ زندگی در غربت می باشد: دلتنگی برای آنچه کوچنده در گذشته جا گذاشته است و دلبستگی کوچنده به ابعاد زندگی کنونی اش. "دلبستنگی" نمونه ی درخشانی است از ادبیات غنی و در حاشیه مانده ی مهاجرت. این جُنگ، به عنوانِ کتابی دو زبانه، منبعِ آموزشیِ مفیدی نیز می باشد. فهرستِ بیش از صد شاعر ایرانیِ برون مرزی نیز پایانِ این جُنگ را می آراید.

جُنگِ شعر دلبستنگی را می توانید از وب گاه آمازون تهیه فرمایید.

تارنمای بنیاد ترجمه:
http://www.thetranslationproject.org

آریا فانی دانشجوی سالِ سومِ رشته ی ادبیات تطبیقی است در دانشگاه ایالتی سن دیگو.

نظرهای خود را با او در میان بگذارید:
fani@rohan.sdsu.edu

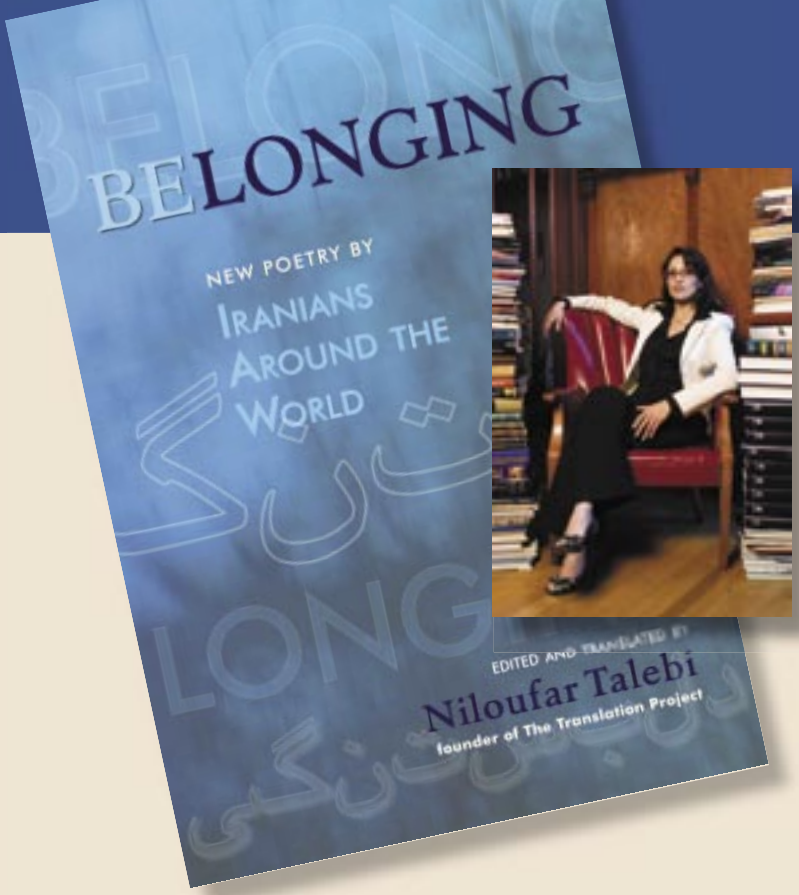

Persian Cultural Center of San Diego presents:

A night of Contemporary Persian Poetry with the award-winning translator Niloufar Talebi

When: Friday, January 23, 2009. 8:00 pm.

Where: National University

11255 North Torrey Pines Road La Jolla, CA 92037-1011 / Room # 123

Cost: General Audience $10—Students Free

This program is partially funded by Writers and Poets Organization

ساعت ۷:۳۰
ورودی ۳۵ دلار
اعضای کانون ۳۰ دلار

شهر هرت کجاست؟

شهر هرت جایی است که رنگهای رنگین کمان مکروهند و رنگ سیاه مستحب
شهر هرت جایی است که اول ازدواج می کنند بعد همدیگر رو می شناسن
شهر هرت جایی است که همه بدهستند مگر اینکه خلافش ثابت بشه
شهر هرت جایی است که دوستت بعد از شنیدن حرفات بهت می گه: دوباره لاف زدی؟؟
شهر هرت جایی است که بهشتش زیر پای مادرانی است که حقی از زندگی و فرزند و همسر ندارند
شهر هرت جایی است که درختا علل اصلی ترافیک اند و بریده می شوند تا ماشینها راحت تر برانند
شهر هرت جایی است که کودکان زاده می شوند تا عقده های پدرها و مادرهاشان را درمان کنند
شهر هرت جایی است که شوهر ها انگشتر الماس برای زنانشان می خرند اما حوصله ۵ دقیقه قدم زدن را با همسران ندارند
شهر هرت جایی است که همه با هم مساویند و بعضی ها مساوی تر
شهر هرت جایی است که برای مریض شدن و پیش دکتر رفتن حتماْ باید پارتی داشت
شهر هرت جایی است که با میلیاردها پول بعد از ماهها فقط می توان برای مردم مصیبت دیده چند چادر برپا کرد
شهر هرت جایی است که خنده عقل را زائل می کند
شهر هرت جایی است که زن باید گوشه خونه باشه و البته اون گوشه که آشپزخونه است و بهش می گن مروارید در صدف
شهر هرت جایی است که مردم سوار تاکسی می شن زود برسن سر کار تا کار کنن وپول تاکسیشونو در بیارن
شهر هرت جایی است که ۳۳ بچه کشته می شن و مامورای امنیت شهر می گن: به ما چه. مادر پدرا می خواستند مواظب بچه هاشون باشند
شهر هرت جاییه که نصف مردمش زیر خط فقرن اما سریال های تلویزیونیشو توی کاخها می سازن
شهر هرت جایی است که ۲ سال باید بری سربازی تا بلیط پاره کردن یاد بگیری
شهر هرت جاییه که موسیقی حرام است حرام
شهر هرت جایی است که گریه محترم و خنده محکومه
شهر هرت جایی است که وطن هرگز مفهومی نداره و باعث ننگه

شهر هرت جایی است که هرگز آنچه را بلدی نباید به دیگری بیاموزی
شهر هرت جایی است که همه شغلها پست و بی ارزشند مگر چند مورد انگشت شمار
شهر هرت جایی است که وقتی می ری مدرسه کیفتو می گردن مبادا آینه داشته باشی
شهر هرت جایی است که دوست داشتن و دوست داشته شدن احمقانه، ابلهانه و ... است

شهر هرت جایی است که توی فرودگاه برادر و پدرتو می تونی ببوسی اما همسرتو نه ...
شهر هرت جایی است که وقتی از دختر می پرسن می خوای با این آقا زندگی کنی می گه: نمی دونم هر چی بابام بگه
شهر هرت جایی است که وقتی می خوای ازدواج کنی ۵۰۰ نفر رو دعوت می کنی و شام می دی تا برن و از بدی و زشتی و نفهمی و بی کلاسی تو کلی حرف بزنن
شهر هرت جایی است که هرگز نمی شه تو پشت بومش رفت مگر اینکه از یک طرفش بیفتی ..
شهر هرت جایی است که .....
خدایا این شهر چقدر به نظرم آشناست !!!!!!

دکتر مریم میرزاخانی

دکتر مریم میرزاخانی، استادیار جوان دانشگاه«پرینستون»، به عنوان یکی از ۱۰ مغز برتر آمریکای شمالی معرفی شد و به او لقب سد شکن دادند. مریم میرزاخانی در سال های ۷۳ و ۷۴ (سال سوم و چهارم دبیرستان) از مدرسه‌ی فرزانگان تهران موفق به کسب مدال طلای المپیاد ریاضی کشوری شد و بعد از آن در سال ۱۹۹۴ در المپیاد جهانی ریاضی هنگ کنگ با ۴۱ امتیاز از ۴۲ امتیاز مدال طلای جهانی گرفت .

سال بعد یعنی ۱۹۹۵ در المپیاد جهانی ریاضی کانادا با ۴۲ امتیاز از ۴۲، رتبه ی ۱ طلای جهانی را به دست آورد. مریم در دانشگاه شریف در رشته‌ی ریاضی ادامه تحصیل داد.

میرزاخانی با دریافت بورسیه از طرف دانشگاه هاروارد به آنجا رفت و تحصیلاتش را در آنجا ادامه داد. مریم میرزاخانی که تحصیلات کارشناسی‌ارشد و دکتری را در دانشگاه هاروارد پشت سرگذاشت، به همراه ۹ محقق برجسته دیگر چندی پیش در چهارمین نشست ۱۰ Brilliants ، نشریه Popular Science در آمریکا مورد تقدیر قرار گرفت. به نوشته USA TODAY ، این فهرست ۱۰ نفره شامل محققان و نخبگان جوانی است که در حوزه‌های ابتکاری مشغول به فعالیت هستند و با این حال معمولا از چشم عموم پنهان مانده‌اند. این فهرست بر اساس پیشنهادهای ارائه شده از سوی سازمان‌های گوناگون، روسای دانشگاه‌ها و ناشران انتشارات علمی برگزیده شده‌اند. این محققان برجسته جوان در حوزه‌های گوناگونی از گرافیک رایانه‌یی تا ریاضیات و علوم رباتیک، افق‌های تازه‌ای در مرزهای جهان اطراف ما گشوده‌اند که مریم میرزاخانی ریاضیدان ۲۹ ساله ایرانی یکی از آنهاست. میرزاخانی در سال ۱۹۹۹ میلادی موفق به پیدا کردن راه‌حلی برای یک مشکل ریاضی شد که بسیاری را به دام انداخته بود: محاسبه حجم‌های فضایی منحنی هندسی. ریاضیدانان مدت‌های طولانی است که به دنبال یافتن راه عملی برای محاسبه حجم رمزهای جایگزین فرم‌های هندسی هذلولی بوده‌اند و در این میان مریم میرزاخانی جوان در دانشگاه پرینستون نشان داد که با استفاده از ریاضیات شاید بتوان بهترین راه را به سوی دست یافتن به راه‌حلی روشن در اختیار داشت: محاسبه عمق حلقه‌های ترسیم شده بر روی سطوح هذلولی.

میرزاخانی در تلاش است تا معمای ابعاد گوناگون فرم‌های غیر طبیعی هندسی را حل کند. در صورتی که جهان از قاعده هندسه هذلولی تبعیت کند، ابتکار وی به تعریف شکل و حجم دقیق جهان کمک خواهد کرد. در واقع مشکل این است که برخی از این اشکال هذلولی هم‌چون doughnuts و یا amoebas دارای ظاهری بسیار نافرم هستند که محاسبه حجم آنها را به معمایی جدی برای ریاضیدانان مبدل کرده است. اما میرزاخانی با یافتن راهی جدید در واقع دست به یک ابتکار عمل بزرگ زد و با ترسیم یک سری ازحلقه‌ها بر روی سطح این گونه اشکال پیچیده به محاسبه حجم آنها پرداخت. جیمز کارلسون از انستیتو ریاضیات کلی (Clay Mathematics Institute) می‌گوید: میرزاخانی در یافتن ارتباطات جدید، عالی است. وی می‌تواند به سرعت از یک مثال ساده به دلیل کاملی از یک نظریه ژرف و عمیق برسد.

مریم میرزاخانی از دانش‌آموزان نخبه المپیادی کشور است که در سال ۷۴ در المپیاد جهانی ریاضی علاوه بر دریافت مدال طلا با کسب بالاترین امتیاز به عنوان نفر اول جهان شناخته شده‌است. میرزاخانی دانش‌آموز نخبه ریاضی، تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته ریاضی در دانشگاه صنعتی شریف ادامه داد و از جمله بازماندگان سانحه غم‌بار سقوط اتوبوس حامل نخبگان ریاضی دانشگاه صنعتی شریف به دره در اسفندماه ۷۶ است.

تخفیف، تخفیف!

"هتل جلفای اصفهان در اقدامی عجیب و بی سابقه برای آنچه که ارتقای امنیت اخلاقی و اجتماعی نامیده، تخفیف ویژه ای برای میهمانان با پوشش کامل اسلامی خود در نظر گرفته است." "پایگاه خبری تحلیلی پارسینه"

میهمانان محترم هتل با رعایت موارد زیر می توانند از تخفیف ویژه برخوردار شوند:

- خواهران و برادران دارای پوشش کامل اسلامی ۵ تا ۱۰ درصد تخفیف.

خواهران: روپوش گشاد و بلند به حدی که دو خواهر در آن جا شوند و دامن آن بر زمین کشیده شود ۱۰ درصد. چادر مشکی و نقاب و دستکش مشکی ۱۰ درصد. چادر مشکی بدون نقاب و دستکش ۵ درصد. برادران: کت و شلوار راه راه طوسی پشم مرینوس در فصل تابستان همراه با پیراهن یقه دیپلماتی و جوراب سفید یا عنابی یا سبز مغزپسته ای و کفش قهوه ای پاشنه سائیده و ریش آنکادر نشده و صورت تیغ نخورده ۱۰ درصد(یقه پیراهن باید تا زیر گلو بسته شده باشد). صورت آنکادر شده و یقه ی باز ۵ درصد. توضیح: شلوار برادران باید آن قدر گشاد باشد که برجستگی ها کلا محو شود و در صورت نبستن کمربند، شلوار از پا بیفتد.

- در صورتی که خواهران و برادران متاهل، به جای تخت دونفره از تخت های جداگانه استفاده نمایند، ۱۰ در صد تخفیف ویژه به آن ها تعلق خواهد گرفت. در صورت استفاده از تخت دو نفره، ۱۰ درصد به بهای اتاق اضافه خواهد شد.

- در صورتی که خواهران و برادران متاهل بر سر میز غذای هتل با یک دیگر سخن نگویند و از مزاح و تبسم خودداری ورزند، ۱۰ درصد تخفیف ویژه همراه با یک وعده شام مجانی به آن ها تعلق خواهد گرفت. خنده با صدای بلند به گونه ای که شش دندان (از نیش تا نیش) توسط سرگارسون دیده شود، باعث افزایش ۲۰ درصدی قیمت غذا خواهد شد.

- مدیریت هتل جلفا بابت خواندن هر رکعت نماز در نماز خانه ی اصلی هتل ۱ درصد تخفیف برای مهمانان عزیز قائل می شود(جمعا ۱۷ درصد).

برای آگاهی از تخفیف های بیشتر به رسپشن هتل مراجعه فرمایید